



حسن فیاد

جک لارسن در سال ۱۹۲۸ در لس آنجلس کالیفرنیا چشم به جهان گشود. او با سرودن اشعار اُهرای «لُرد یایرون» اثر ویرژیل تاسوسن، به سینما و تلویزیون راه یافت و افزون بر نمایشنامه نویسی به سناریو نویسی برای برنامه های تلویزیونی نیز پرداخت. لارسن سرانجام به هنرپیشگی روی آورد و در سریال تلویزیونی «ماجراهای سوپرمَن» نقش تیمی اولسون را به عهده گرفت. این نقش برای لارسن شهرت زیادی به وجود آورد بطوری که اغلب او را به دلیل ایفای همین نقش می شناسند تا به عنوان یک نمایشنامه نویس و سناریست.

لارسن در حال حاضر در لس آنجلس بسر می برد و قرار است یکی از نمایشنامه های جدید خود را با یاری دوستان هنرپیشه اش بر روی صحنه یکی از تئاترهای لس آنجلس اجرا کند.

«چاک» سرگذشت زنی معتاد به تماشای تلویزیون است که نویسنده ضمن آن به عقاید مارشال مک لوهان، فیلسوف عصر الکترونیکی، اشاراتی طنز آمیز می کند. مک لوهان که یک زمان - بویژه در دهه های ۶۰ و ۷۰ - عقاید متناقض و جنجال برانگیزش همه را به وحشت و نگرانی انداخته بود بر این باور بود که عصر کهکشان گوتنبرگ به پایان رسیده است. روزنامه ها، مجلاته

کتاب ها، بسیاری از مشاغل و خیلی چیزهای دیگر، اکنون در دوره تلویزیون، رادیو و کامپیوتر، کهنه و منسوخ شده است. گرچه بعضی از عقاید مک لوهان در رابطه با انقلاب الکترونیکی، کامپیوتر و اینترنت درست از کار در آمده، اما برخلاف نظر او درباره به پایان رسیدن عصر کهکشان گوتنبرگ و زوال کلام مکتوبه امروزه، بخش عظیمی از برنامه ها، اطلاعات و داده های کامپیوتری و اینترنتی را کلام مکتوب تشکیل می دهد.

صحنه، دیوار اتاق نشیمن است که در آن یک در توری به چشم می خورد. وقتی که پرده بالا می رود خانم ویلکاکس، که حدود سی سال دارد، با فراغت خاطر سرگرم تغییر کانال های تلویزیونی است که مشرف بر صحنه است. مرد جوانی به نام «چاک مکی»، بی درنگ پشت در ظاهر می شود

و در می زند صدای برنامه روزانه تلویزیون همچنان شنیده می شود
خانم ویلکاکس:
اوه
چاک
سلام
خانم ویلکاکس:
بله؟

چاک: امیدوارم بتوانید چند دقیقه از وقتتان را به من اختصاص دهید
خانم ویلکاکس: امیدوارم برای تأمین مخارج سفرتان به اطراف کشور، آبنونه مجله نفروشید. بینم... نکند با درآمد از فروش آبنونه مجله، به بچه های بی سرپرست کمک می کنید؟

چاک: اوه، نه! این طور نیست.
خانم ویلکاکس: خوب، پس چیست؟
چاک: اوه...

خانم ویلکاکس: (حرف چاک را قطع می کند) ملاحظه می کنید که من تابلوی مزاحم نشوید را در این

جازه ام. می دانید چرا؟ چون یک نفر هست که همیشه پیدایش می شود و مجله می فروشد
چاک: من به این جا آمده ام که از فرهنگ خطی مان دفاع کنم و به همین دلیل می خواهم از شما چند سؤال بکنم.
اوه... شما...

راجع به انفجار الکترونیکی چیزی شنیده اید؟
خانم ویلکاکس: منظورتان موقعی است که هواپیماها دیوار صوتی را می شکندند؟ من از این کار متنفرم. پنجره ها را به صدا در می آورد. کاش جلوی این کار را می گرفتند.

چاک: می دانید تکنولوژی گوتنبرگ چیست؟
خانم ویلکاکس: با کتاب مقدس یا چیزی مذهبی ارتباط ندارد؟ آیا به قصد دریافت خیریه مذهبی به اینجا آمده اید؟ ملاحظه می کنید که من فقط سالی یک بار به مؤسسه

خبریه متحده کمک می‌کنم و قبلاً هم این کار را کرده‌ام.

چاک: ارتباطی به منزهب ندارد اما اگر از این امر اطلاع ندارید دوست دارم که مفهوم فرهنگ خطی مان را برایتان تشریح کنم. اصل مطلب این است که هر چیزی از میان فضا و زمان به وسیله خطوط ارتباط برقرار کند فرهنگ خطی نامیده می‌شود مثلاً این ضرب المثل را شنیده اید که همه راه‌ها به زم ختم می‌شود اگر کتابی را در نظر بگیریم که از خطوط درست شده می‌بینیم که به وسیله جاده‌هایی که خودشان هم خطوط محسوب می‌شوند، به زم حمل می‌شوند در این جاست که پای فرهنگ خطی به میان می‌آید.

خانم ویلکاکس: آیا شما از کلوب کتاب ماه آمده‌اید؟

چاک: نخیر. اما خواهش می‌کنم اجازه بدهید که من اشاره خود را به گوتنبرگ تشریح کنم: گوتنبرگ چاپ را اختراع کرد و از موقع اختراع چاپ تا به حال، اغلب ارتباطات فرهنگی مردم به وسیله این تکنولوژی چاپ به مرحله عمل در آمده و همانطور که می‌دانید این اختراع، خطی است. به همین جهت، تکنولوژی چاپ جای ارتباط شفاهی، ارتباط سینه‌به‌سینه را که قبلاً وجود داشت، گرفت - یعنی همینطور که ما الان با همدیگر صحبت می‌کنیم.

خانم ویلکاکس: شفاهی؟

حالتان که خوب است؟

فکر می‌کنم بهتر است دیگر گورتان را گم کنید.

چاک: خواهش می‌کنم. من یک نقص جسمانی وخیم دارم. من حال خوب نیستم. و به همین جهت است که این قدر با جنگ علیه انفجار الکترونیکی درگیر هستم و می‌خواهم که ارتباطات خطی مان را حفظ کنم. به همین جهت است که می‌خواهم برای آنها در این جا، الان جلوی در اتاق شما بچنگم.

خانم ویلکاکس: من با جنگ

شما چه ارتباطی دارم؟

چاک: شما تلویزیون تماشا می‌کنید و طبق نظر مارشال مک لوهان، که در همه این موارد آدم معتبر و با صلاحیتی است، تلویزیون بزرگترین دشمن الکترونیکی فرهنگ خطی است. ملاحظه می‌کنید که تلویزیون اطلاعات را به شیوه شفاهی قدیمی قبل از گوتنبرگ در اختیار شما می‌گذارد. یک خبر گزار، در واقع، سینه به سینه، به وسیله دستگاه تلویزیون به طور شفاهی با شما ارتباط برقرار می‌کند درست مثل حالا که من با شما بدون تلویزیون ارتباط برقرار می‌کنم. در حالی که شما و میلیون‌ها نفر دیگر به وسیله تلویزیون ارتباط برقرار می‌کنید فرهنگ عظیم خطی ما رو به زوال است.

به روزنامه‌ها و مجله‌های فرهنگ خطی از قبیل لیبرتی، تیتر آرتز، کالیز، و هرالد تریبون توجهی نمی‌شود و هر روز با

شکست روبرو می‌شوند که این امر خواه ناخواه بر همه محصولات تکنولوژی گوتنبرگ از کتاب مقدس گرفته تا ریدرز دایجست که فرهنگ ما را در بر گرفته و گزارش داده اند نیز تاثیر خواهد گذاشت که عادلانه نیست.

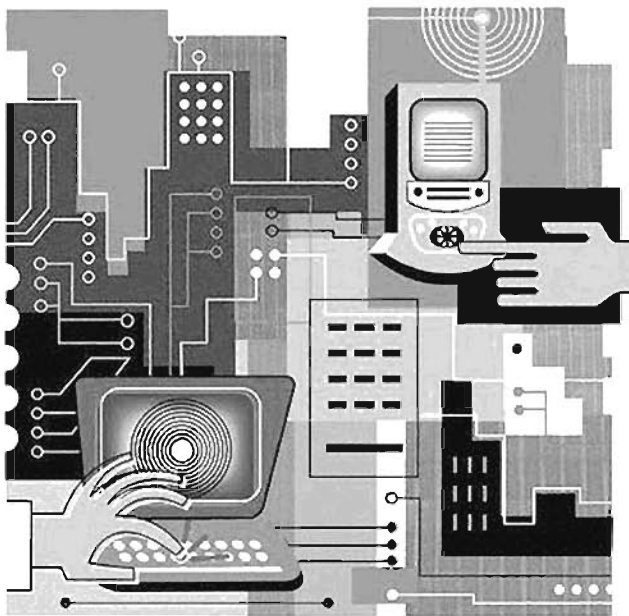
خانم ویلکاکس: اما از من چه انتظاری دارید؟ چطور می‌توانم کمکتان کنم؟

چاک: با حمایت از فرهنگ خطی‌تان. با آبنه شدن مجله‌ها

چاک: اما فقط به خاطر نشان دادن توجه و علاقه‌تان به کوشش‌هایی که در زمینه جنگ خطی می‌شود. آیا هدیه آبنه راهم نمی‌پذیرید؟ من آبنه آزمایشی مجانی هریک از نشریاتی را که بخواهید، تقدیم می‌کنم.

خانم ویلکاکس: نمی‌خواهم هیچ آبنه‌ای را بپذیرم.

چاک: نمی‌خواهید فقط نگاهی به لیست من بکنید؟ مثلاً در این لیست، همانطور که الان متذکر



شدم «ریدرز دایجست» هم هست.

خانم ویلکاکس: قبلاً آن را آبنه شده‌ام.

چاک: در این لیست پیجنت و کورولت هم هست.

خانم ویلکاکس: نه، احتیاجی ندارم.

چاک: آتلاتیک؟ هارپر؟ ساتردی ریبویو؟

و روزنامه‌ها، تا آینده آنها تضمین شود.

خانم ویلکاکس: پس شما آبنه‌مان مجله می‌فروشید.

چاک: البته سعی می‌کنم، و در عین حال، به لحاظ نقص جسمانی خود از این راه هم امرار معاش می‌کنم.

خانم ویلکاکس: متأسفم. من نمی‌توانم آبنه چیزی بشوم.

خاتم ویلکاکس: هیچ کدام را نمی‌خواهم.
 چاک: لیدیز هوم جورنال! مجله ای است که خاتم‌ها به آن اعتماد دارند. و وگا! هارپرز بازار! مودموزل! خاتم ویلکاکس: می‌گویم که...
 چاک: تروستوری؟ راهنمایی خاتم‌ها به عشق و ازدواج است. خاتم ویلکاکس: من قبلاً ازدواج کرده‌ام و از سن و سالم هم گذشته.
 چاک: پس ترو، مجله آقایان، برای شوهرتان.
 خاتم ویلکاکس: خواهش می‌کنم. منظوری را بفهمید.
 چاک: سهرت ایلوستریته تایم، لایفه فیلد و ستریپ.
 خاتم ویلکاکس: منظوری این است که نه آبنونه می‌شوم و نه آبنونه ای را می‌پذیرم.
 چاک: چیلدرن دیجست برای بچه‌های خانوادۀ تان.
 خاتم ویلکاکس: بچه نداریم.
 چاک: هوروسکپ؟ ماهنامه مهم نجومی دنیا.
 خاتم ویلکاکس: (باطنر و تمسخر) راست می‌گوئید.
 چاک: کراس ورد پازلز؟ مجله معماها برای سالمندان! پاپولر ساینس! هالیدی!
 خاتم ویلکاکس: منظوری همین است که گفتیم.
 چاک: دیدید؟
 خاتم ویلکاکس: نه.
 چاک: اوه. نیویورکر! مد! کنسورسیورتر!
 لوه
 یکی از حالت‌های غشی من

من...
 حالت مریضی...
 غشی...
 کمکم کنید
 خاتم ویلکاکس: غشی؟
 چاک: اوه
 (حرکت‌های تشنجی که نمونه یک حالت فشی است، ناگهان بر چاک چیره می‌شود)
 خاتم ویلکاکس: چکار می‌توانم بکنم؟ وهشتناکه. گفت که حالش خوب نیست. زبونت را قورت ندها! پسرک بیچاره. چقدر هم جوانه. چطور می‌توانم کمک کنم؟
 زمین نخور. خودت را از خمی می‌کنی.
 مواظب باشی.
 (حمله چاک فرو می‌نشیند و با حالتی گیج و مهوت شروع می‌کند به صحبت کردن).
 چاک: چی را فراموش کردم.
 - چیزی داشتم می‌گفتم؟
 - بله گفته شما
 - می‌فهمم.
 - متأسفم.
 - من غشی هستم. حتماً حمله بهم دست داده بود.
 - چقدر برای شما وهشتناکه - منظوری این است که این حالت را باید ببینید.
 - می‌دانم که دیدید.
 - بله. با چشمان خودتان.
 - خواهش می‌کنم مرا ببخشید.
 - می‌بینید که من نمی‌دانم چه وقت حالات تشنج بهم دست می‌دهد. و آنوقت فراموششان می‌کنم.

- اما شما دیدید
 - بله می‌دانم
 معذرت می‌خواهم. من...
 - خدا حافظ
 (شروع می‌کند به دور شدن)
 خاتم ویلکاکس: کاری نیست که در این مورد بکنید؟
 چاک: نخیر، تنها کاری که می‌توانم بکنم این است که مجله بفروشم.
 خاتم ویلکاکس: صبر کنید می‌خواهم یک مجله را آبنونه بشوم.
 چاک: اوه! عالی است. کدام را دوست دارید؟
 خاتم ویلکاکس: نمی‌دانم. کدام را پیشنهاد می‌کنید که آبنونه شوم؟
 چاک: می‌توانم شما را بایست و هفت هفته از مجله تایم، فقط برای دو دلار و نود و هفت سنت، آبنونه کنم. با تایم، پوشش خطی وسیعی از اخبار و رویدادهای فرهنگی هر هفته را خواهید داشت.
 خاتم ویلکاکس: عالی است.
 تایم را آبنونه می‌شوم.
 چاک: به اسم و آدرس پستی شما احتیاج دارم.
 خاتم ویلکاکس: خاتم تد ر.

ویلکاکس
 ۶۵۸ شمال دیلون، لس آنجلس
 ۹۰۰۲۴۰
 چاک: تایم صورت حساب را بعداً برایتان خواهد فرستاد. اما من به امضاء شما احتیاج دارم.
 (چاک فرمی را به خاتم ویلکاکس می‌دهد که وی امضاء می‌کند)
 - متأسفم که شما را ترساندم. اما همینطور که ملاحظه می‌کنید شاید اصل مطلب در همین باشد. در این انفجار الکترونیکی. منظوری این است که با برخورد با یک آدم غشی، شما هم از تجربه شخصی و شفاهی قبل از گوتنبرگه درست مثل پرده تلویزیون، برخوردار می‌شوید. منظوری این است که شما یک نمونه آن را دیدید. در فرهنگ خطی که به حمایت آن کمک می‌کنید فقط درباره آنچه که اتفاق افتاده می‌خوانید. ترجیح نمی‌دهید که درباره آن بخوانید تا من را ببینید؟ راستش را بگوئید.
 از صحنه خارج می‌شود.
 پرده می‌افتد.
 (اجرای این نمایشنامه با ذکر نام نویسنده و مترجم آزاد است)

استخدام
American Towing

با مدیریت ایمان و بیژن

به چند نفر راننده جرثقیل که دارای سابقه خوب رانندگی باشند نیازمند است.

تجربه در امور رانندگی جرثقیل نیاز نیست
 ما شما را تعلیم خواهیم داد

1-818-825-2164

Clean Driving Record Required

